هو العلیم

جایگاه مسأله استدراج و توقف و سکون در سلوک

سلوک خانواده ـ طهران ـ جلسه ۲۵

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

در صحبتها، چه شفاهی و چه مکاتبه‌ای، خیلی از دوستان و رفقا از تغییر و تبدل حال و وضعیت خودشان چه بسا شکوه و گلایه و یا سوال دارند. امروز من مناسب دیدم در دنباله مطالبی که در این جلسات گذشته عنوان راجع به کیفیت ادامه حیات به نحوی که فایده‌ای بر آن مترتب نشود، که صحبت ما هست، دیدم این مسئله هم مناسبت دارد در این چهارچوب قرار بگیرد.

دو مطلب است که همیشه بزرگان نسبت به این دو مطلب تذکر می‌دادند. یکی مسئله استدراج و یکی هم مسئله توقف و سکون است.

خب مسئله استدراج که کم و بیش دوستان شنیدند اطلاع دارند مطالعه کردند، به این گفته می‌شود که کم کم انسان به نحوی از آن مرتبه تقرّب و تجرّد خارج بشود که خودش متوجه این مسئله تدریجی نباشد. گاهی اوقات انسان یک مرتبه در یک جایی هست احساس ثقل می‌کند خب مشخص است. در یکمجلسی انسان شرکت می‌کند یک مرتبه می‌بیند قبض پیدا کرد گرفته شد کدورت پیدا کرد خب می‌فهمد این جا چه خبر است! نمی‌رود. یا این که انسان در مجلسی شرکت می‌کند حالت روحانیت و بهجت به او دست می‌دهد خب این حالت را احساس می‌کند. یک وقتی انسان یک عملی را انجام می‌دهد عبادت است نماز است صله رحم است بخصوص زیارت از مرضا است بخصوص زیارت اهل قبور است و قرائت فاتحه است و انسان حالت بهجت و روحانیت و تجرد را ـ البته به مقدار مشخص ـ این در خودش احساس می‌کند که این مشخص است. اینهاحالاتی است که مشخص است.

یا این که انسان فرض کنید که به موسیقی گوش

می‌دهد و وقتی که تمام شد می‌بیند حال نماز خواندن ندارد حال قرائت قرآن ندارد حال مطالعه‌کتابهای بزرگان را ندارد ... می‌خواهد روزنامه بخواند کتابهای بی‌فایده بخواند! خب زود متوجه می‌شود که این مسئله ناشی از چه مطلبی بوده است، ناشی از چه چیزی بوده است. یا این که یک نفر صحبت می‌کند و صحبت او تأثیری می‌گذارد، به طور کلی حال و هوای مجلس را از بین می‌برد.

یک وقتی سابق یادم هست به اتفاق مرحوم آقا در یک مجلس عقدی شرکت کردیم مجلس عقد پسر و دختر دو نفر از رفقا بود. خب در زمان گذشته ظاهرا در زمان ازدواج می‌بایست که سن دختر به یک سن قانونی خودش برسد ـ خب قوانین، قوانین خلاف شرع بوده است ـ و هنوز سن دختر به آن مرتبه نرسیده بودو قرار بودکه فقط عقد بخوانند، طبعا همه محضرها قبول نمی‌کردند ولی در آن زمان یک محضری بود که با مرحوم آقا هم ارتباط داشت و آشنا بود و ایشان عقد را انجام می‌داد و توجه نمی‌کرد به مسائل آن قانونی. ما وقتی که رفتیم نشستیم دیدیم عجب مجلسی است! مجلسِ خیلی

[با] نورانیت و خیلی .... اول مجلس عقد نبود همین مجلس معارفه و بله برون و اینها بود و قرار بود که خب در همان جا عقد هم خوانده شود و بعدا دوباره مجلسی گرفته شود. همین که نشسته بودیم و صحبت و اینها شد و مهریه راهم همان مهرالسنه واینها قرار داده بودند، اینها تا آمدند صحبت کنند راجع به عقد و اینها که مرحوم آقا بخوانند، یکی از اقوام عروس مردی بود مسن و این پیرمرد خانواده بود.

یک مرتبه شروع کرد به مخالفت کردن که آقا چه عجله‌ای دارید؟ خب حالا صبر کنید این دختر به سن قانونی برسد، حالا که اینها با همدیگر نامزد شدند، تا این شروع کرد به حرف زدن اصلا حال و هوای مجلس تغییر کرد! آن روحانیت و معنویت و آنهاهمه رفت، رفت که رفت. به جایش یک کدورت و ظلمت و یک ضیقی آن چنان آمد که خیلی‌ها متوجه شدند، خیلی از افرادی که اینهاارتباطی هم با این مسائل نداشتند فهمیدند. مرحوم آقا حالشان عوض شد، دیگر ساکت شدند و دیگر هیچی نگفتند و

فلان. خلاصه مجلس شیطانی شد. مشخص بود که اصلا به طور کلی آن وضعیت عوض شد. خب البته طرفین خیلی ناراحت شدند هم پدر عروس و هم پدر داماد مخصوصا پدر عروس خیلی ناراحت شد و بعد خلاصه مسائلی به وجود آورد و اینها و در مجلس عقد حتی دعوت نکرد آن شخصی که همچنین حرفی را زده بود. خلاصه این قضیه باعث شد که مرحوم آقا، عقد این دو تا را نخواند و کسی دیگر خواند [البته] در مجلس دیگری که گرفتند.

اصلا کاملا مشخص است که چطور حال و هوای انسان به واسطه ارتباطات مختلف تغییر پیدا می‌کند. عرض کردم شما بروید در یک اتاقی که مشغول ساز زدن هستند نماز بخوانید اصلا می‌توانید بخوانید؟ مشغول موسیقی ... آیا این برای شما روحانیت می‌آورد؟ این بهاء می‌آورد؟ نه! این طور نیست. بین نظام عالم خلقت و بین کارهایی که ما انجام می‌دهیم یک ارتباط مستقیم از نقطه نظر تربیتی و تشریعی وجود دارد، از نقطه نظر تربیتی.

یعنی ما می‌توانیم یک ملاکی را به دست بیاوریم، هر چیزی که بتواند موجب تقرب و تجرد انسان به

مبدأ و به حریم پروردگار بشود از نظر شرع مُمضی است، هر چیزی می‌خواهد باشد هر عملی می‌خواهد باشد و هر عملی که بتواند این تجرد و تقرب را سلب کند و بگیرد، هر چه می‌خواهد باشد، این از نظر شرع ممضی نیست بلکه حرام است، البته به میزان تأثیر فرق می‌کند. یک چیزی تأثیرش خیلی زیاد است می‌شود حرام، یک چیزی هم تأثیرش کم است می‌شود مکروه. ولی ملاک یکی است یعنی مطلب یکی است و فرق نمی‌کند.

البته این به آن معنا نیست که انسان خود بتواند در هر موردی تشخیص بدهد مسئله این طور نیست اگر می‌توانست خب کار تمام بود، دیگر انسان نیاز به کسی نداشت نیاز به معلم و راهنما نداشت خود انسان تشخیص مورد می‌داد و بعد انجام می‌داد. و خطر برای انسان در این مواردپیدا می‌شود که انسان در بعضی از اوقات تشخیص می‌دهد خودش فی حد نفسه که حالش حال مناسبی است ـ که البته این را من الان اشارتا عرض می‌کنم بعدا در بحث استدراج یک قدری بیشتر توضیح خواهم داد ـ خود انسان

احساس می‌کند که حالش خوب است، این ارتباط موجب شده حال او بهتر شود این صحبت موجب شده که حال او باز شود این علاقه موجب شده است که حال او یک قدری بهتر شود نمازش را بهتر بخواند حضور قلبش بیشتر باشد این عملی را که انجام داده موجب شده است که راه برای او بیشتر باز شود ولی در واقع دارد به بیراهه می‌رود چرا؟

به جهت این که آن چه را که عرض کردم آن مسئله بود که تجرد را برایانسان زیاد کند نه این که صور مثالی و برزخی را برای انسان به صورت مبتهج و به صورت منبسط و شاد جلوه دهد این نیست. آن کسی که موسیقی گوش می‌دهد آن هم یک حال و هوایی را پیدا می‌کند آن هم یک کیفی می‌کند آن هم یک نشاطی برای او پیدا می‌شود ولی این نشاط، شیطان است. این نشاط، رحمانی نیست آن کسی که بنگ می‌خورد و سیگار می‌کشد و مواد مخدر مصرف می‌کند او هم برایش یک حالت انبساط و نعشگی و اینها پیدا می‌شود ولی این شیطان است این رحمانی نیست، رحمانی نیست.

دلیلش این است که وقتی آن حالت تمام شد [و]

از آن حالت درآمد درآمدمثل این که منایین جا نشستم وقتی که بیایم پایین چه فرقی می‌کند؟ یا آن کسی که به عملحرام اشتغال دارد او هم خوشحال است ناراحت نیست خب اگر ناراحت بود دست نمی‌زد به این کار حرام ولی این خوشحالی خوشحالی شیطانی است نه خوشحالی رحمانی. یعنی در این عمل، آیا ملائکه او را کمک کردند و وسایل و اسباب را تا آخر برای او به وجود آوردند؟ یا شیاطین آمدند و همین طور تا آخر او را کمک کردند و جهات را برای او به وجود آوردند؟ لذا در این جا ما می‌بینیم مسئله استدراج مطرح می‌شود و به وجود می‌اید.

استدراج یعنی انسان در یک مرتبه‌ای از علوّی که هست کم کم به نحوی که ....، دیدید وقتی که در یک طیاره حرکت می‌کنید خب این طیاره وقتی که حرکت می‌کند در آن فضا، طبقات مختلفی از .. وجود دارد وقتی که دو طبقه از .. با همدیگر وجود دارد، این همین که می‌خواهد از یک طبقه به طبقه دیگر برود، به او می‌گویندچاه هوایی، ما چاه هوایی نداریم همین اختلاف دو درجه از زمان موجب

می‌شود که یک مرتبه انساناحساس کند که .... خب این را می‌فهمد. اما وقتی که بیست دقیقه مانده بیست و پنج دقیقه مانده به مقصد برسد می‌گویند خب دیگر الان کم کم می‌خواهیم برسیم و هواپیما کم کم پایین می‌آید هیچ ما متوجه می‌شویم که داریم سرعت را کم می‌کنیم؟ نه نمی‌فهمیم. آن کسی که این طیاره را می‌راند متوجه است که الان این عقربه دارد همین طور می‌آید پایین، بله یک موقع انسان تکانهاییاحساس می‌کند ولی نمی‌فهمد. چرا؟ چون او به نحوی این طیاره را می‌آورد که مسافری نفهمد خب اگر بفهمد که خوب نیست، ناراحت می‌شوند و مشکل پیدا می‌کنند. آن وقت یک مرتبه انسان می‌بیند عجب! اگر چشمش نگاه کند می‌بیند که الان آنجا بود و الان زمین پیدا است ماشینهایی که در روی زمین می‌روند پیدا هستند. من کجا بودم؟ چند کیلومتر بالا بودیم، الان در چند صد کیلومتری زمین بودیم نفهمید، این را می‌گویند استدراج.

استدراج یعنی انسان به نحوی بیاید پایین و به نحوی آن حرکت و سیر نزولی برای اوحاصل شود که خود متوجه نشود و بعد یک مرتبه احساس کند

که عجب! تمام آن حالات از بین رفت. این که مرحوم آقا می‌فرمودند کسی که می‌خواهد عهده دار مسئولیت مردم بشود باید یا خودش ولی خدا باشد یا مستقلا با ولی خدا بایدارتباط داشته باشد، ارتباط نه ارتباط سلام علیکم و دعوت به منزل. دستور بگیرد و طبق دستور عمل کند یا این یا آن، شق ثالثی هم ندارد. این برای چیست؟ برای همین است. برای این که انسان در نهایت امر نفس او نسبت به مسائل یک جوری قضاوت می‌کند چه بسا اصلا مایل نیست ما را برای چه می‌خواهند به این جا بیاورند؟ برای چه مسئولیت می‌خواهند به ما بدهند؟ و نفس هم تمایل ندارد و راست هم می‌گوید دروغهم نمی‌گوید راست می‌گوید.

ولی وقتی که رفت، رفتن که همین طوری نیست رفتن میز است و صندلی است و مبل کذایی است و دربان است و ده تا تلفن چی و سی تا خدمتکار است و ..... این است مسئله دیگر، وقت دادن است و استقبال از فلان است و جار و جنجال تبلیغاتی است و سر و صدا، همه جا در وسایل ارتباط جمعی، رادیو

و تلویزیون و اینها است و بعد هم خودش می‌آید در خانه تماشا می‌کند، دارند به همه نشانش می‌دهند. همه هم که سلمان نیستند بخندند بههمه مسائل. آن شب اول یک چیزی می‌شود یک‌خرده یک کمی. یک چند روز که گذشت دوباره می‌گوید که ما را نشان ندادند حالا این دفعه خودش یک جوری می‌کند که اگر نشان ندادند خودش یک مصاحبه می‌گذارد و بیایند و اینها، بعد هم نشان میدهند و امثال ذلک، دوباره خنده‌ای بر لبانش ظاهر می‌شود که بحمداللَه اسلام قوت وقدرت پیدا کرده است چه کرده است خیلی عجیب است ها! خیلی عجیب!

یادم نمی‌رود در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه، بعضی از این افرادی که با مرحوم آقا ارتباط داشتند فی الجمله حالتکی هم داشتند ولی خب بالاخره کم کم به واسطه‌بعضی از جهات و اینها فاصله گرفتند و .... در یک مجلسی بودیم ـ خیلی وقت پیش ـ یک مجلسی بود فقط هم من یک مرتبه بیشتر شرکت نکردم آن قدر مکدر شدم که هر چهاصرار کردند دیگر نرفتم. مجلسی بود افرادی که در آنجا بودند نسبت به افراد و مسائل، اطلاعات

موثقی داشتند. ما را گفته بودند که برویم در آن جا و مطالبی که می‌شنویم و اینها برویم به آقا بگوییموآقا را در قضایا و اینها قرار بدهیم، این طور بود تصورشان. ببینیم واقعا حماقت باید به کجا باید برسد که تصور ما این باشد یک ولی خدا، ایشان احتیاج دارد به این که من بیایم به او بگویم که در فلان جا این اتفاق افتاده در فلان جا ....، شما متوجه باشید در جریان باشید از جریانات خبر داشته باشید. ما هم شرکت کردیم یک مرتبه در ان جلسه، ولی احساس کردم که غیر از کدورت و ظلمت و اینها هیچی برای من ندارد و هر چه بعداً اصرار کردند که در جلسه ....، گفتم نه! نه این که دروغ بگویند مطالب همه صحیح بود راست بود ولی ما برای این نیامدیم، ما دنبال آنمجالس نبودیم، این است مسئله.

یکی از افرادی که در آن مجلس بود این بود که می‌گفت آن چه که فعلا مطلوب است این است که انسان از خودش هیچ قدرت فکر و استقلال فکری نداشته باشد این مطلوب است. اگر کسی بیاید حرفی بزند اگر کسی بیایدصحبتی کند اگر کسی

اظهار نظری بکند، خلاصه این در دنیا، حالا دنیای خودمان جایگاهی ندارد. خود همین شخص موقعیتی را بعد پیدا کرد. می‌گفت بعضی ها یک بر هستند، مغازه دیدید که یک بر دارد بعضی از مغازه ها دو بر دارد، و بعضی ها دوبر هستند یعنی از این طرف به آن طرف زود تغییر جهت می‌دهند بعضی ها سه بر هستند. وقتی آن این موقعیت را پیدا کرد من دیدم ایشان شصت بر شده! نه یک بر و دو بر و سه بر! چرا؟ هنوز موقعیت به دست نیاورده. این آن موقع که دارد این حرف را می‌زند از روی یک نفسی دارد حرف می‌زند که این اصلا تجربه پس نداده است. این نفس هنوز در خامی‌خودش دارد قضاوت می‌کند، خام است، نرفته در گود و در بیاید و بعد ببیند چه خبر است بعد وقتی که نفس در همچنین موقعیتی قرار گرفت آن موقع باید دید خدای نکرده یکدفعه سر از شریح قاضی درنیاورد یک مرتبه سر از بلعم باعورا درنیاورد! چرا این طور می‌شود.

دلیلش این است که اولیاء و بزرگان بیخود نیامدند این حرف را بزنند و وقت من و شما را بگیرند. واقعیت را آمدند گفتند، بسم اللَه، بفرمایید!

هر کسی این را می‌خواهد بسم اللَه. من هم باشم همین هستم، یک روز مراقبه من کم باشد ....، در یکی از این جلسات عنوان گفتم مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمودند هر روز که مراقبه من کمتر باشد مکاشفاتی که در شب می‌بینیم تاریکتر است! علامه طباطبایی! ما دیگر جای خود داریم. هر روز که مراقبه من بیشتر باشد شب شفاف‌تر می‌بینم روشن تر می‌بینم و آن جنبه تجردی در نفس را قویتر احساس می‌کنم.

خباین که الان دارد می‌آید و این موقعیت را پیدا می‌کند کم کم کم کم حال وهوای او نسبت به آن چه که اول آمده بود زمین تا آسمان فرق می‌کند. یک عکس را از آن موقع و یکعکس را هم از این موقع در کنار هم قرار بدهد می‌فهمد. می‌فهمد انسان. از این قضایا و مسائلی که اخیرا اتفاق افتاده بود، خیلی عجیب بود! انسان مشاهده می‌کرد حالات افراد را، صحبتهای افراد را، وضعیت افراد را، همه دم از خدا می‌زدیم همه دم از خدا می‌زنیم، می‌خواهیم برای خدا کار کنیم می‌خواهیم [به] تکلیف عمل کنیم

می‌خواهیم چه کنیم! آقاجان من! این راه که کلک نیست چرا کلک داری می‌زنی؟ چرا؟ مگر خدا کلک است؟ مگر خدا نیاز به طرفند دارد؟ مگر خدا احتیاج به سیاست بازی دارد؟ خدا احتیاج به این دارد؟ دو عکس از این بردارند؟ یک عکس از این و یک عکس از آن، بردارند و در کنار هم قرار بدهند، آن وقتی که حرفی از اینها نبود و آن وقتی که .... همه‌افراد می‌فهمند که چیست؟ چه تفاوتی وجود دارد؟ صحبتها را در کنار هم قرار بدهند متوجه می‌شوند که چه تفاوتی وجود دارد؟ خب شیطان می‌آید چکار می‌کند؟ خیلی در اینجا عجیب است!

خدا می‌گوید شما به حرف من گوش نمی‌دهید، می‌گویم مراقبه کن نمی‌کنی، کار را انجام بده نمی‌دهی دنبال کار خودت هستی دنبال حال و هوای خودت هستی حالا در ضمن، امام و پیغمبر و فلان آقا را هم داشته باشیم ولی کار خودمان را انجام بدهیم، خدا هم چکار می‌کند؟ خدا می‌گوید و املی لکم ان کیدی متین، اولا من این افرادرا چکار می‌کنم؟ سنستدرجهم من حیث لا یعلمون اینها را یواش یواش مثل آن طیاره که آن بالاست، یواش

می‌آورم پایین، اصلااگر بفهمد یک سانت دارد از جای خودش حرکت می‌کند! من آرام، هوا را هم برای او آماده می‌کنم که هیچ احساس نکند، وسایل را هم آماده می‌کنم سنستدرجهم، شما بلدیدما هم که بهتر از شما بلد هستیم.

وقتی خدا می‌خواهد ...، در شرح دعای ابوحمزه اگر دوستان شنیده باشند، در آن جا توضیح دادیم که می‌فرماید، حضرت سجاد علیه السلام عرضه می‌دارد به خداوند و لاتمکر بی حیلتک، خدایا با من مکرو حیله نکن یعنی مرا در حیله استدراج خودت قرار نده، که مکر خدا مکری است که انسان نمی‌فهمد، مکری است که انسان از آن سردر نمی‌آورد چون اگر سردربیاورد یک مرتبه شوک به او وارد می‌شود، کدام آدم عاقلی است که احساس کند وضعیت او دارد تغییر و تبدیل پیدا می‌کند و دست روی دست بگذارد؟ نمی‌شود! خب ما این سنستدرجهم من حیث لایعلمون را برای اینها انجام می‌دهیم و املی لهم به آنها نشان می‌دهیم، ان کیدی متین، آن چنان کیدی به کار ببرم، استوار، که هیچ چیزی نتواند او را

تغییر بدهد. کید خدا استوار است این طور نیست که فردا برملا شود. اگر انسان یک دروغ بگوید خب شب مشخص می‌شود فردا مشخص می‌شود وقتی تغییر پیدا شود مشخص می‌شود. ولی نه! وقتی خدا بخواهد به انسان کید کند آن چنان محکم و استوار کید می‌کند که انسان خودش متوجه نخواهد شد. بله در روز قیامت می‌فهمیم.

این استدراج برای چیست؟ این استدراج مال این است که انسان یک مطلبی را که به او می‌رسد به او توجه نکند، این موجب استدراج است، توقف یک مطلب دیگر است فعلا صحبت ما در استدراج است یعنی وقتی که انسان یک مسئله را می‌فهمد ...، تا وقتی کهنفهمیده بود در همین کوچه و خیابان و اینها حرکت می‌کرد با این مسائل آشنا نبود اطلاع نداشت خب خدا هم به همین مقدار تکلیفش می‌کند. ولی وقتی که انسان یک مطلب را فهمید، وقتی فهمید حالا در مقام معارضه بربیاید قبول نکند به او توجهی نکند، این فرق می‌کند حسابش با این که از اول نمی‌دانست و از اول این مسئله به گوشش نخورده بود، الان دانسته است. هر مخالفتی را که انسان بکند

این مخالفت، نفس او را نسبت به مخالفت بعدی آماده‌تر می‌کند. وقتیکه می‌گویند این کار را نکن انسان انجام بدهد وقتی که انجام داد ـ استدراج این است و کید خدا این است ـ بسیار خب شما انجام دادی حالا ما یک کار در این جا می‌کنیم چون شما خودتان خواستید ما هم شما را کمک می‌کنیم، ما هم نفس شما را آماده می‌کنیم که بدتر از این را هم انجام بدهی خب آمدی انجام دادی باز ما نفس تو را آماده می‌کنیم که بدتر از آن راانجام بدهی. همین که نفس این عمل را انجام داد یک شکلی گرفت.

این دو تا شکل با هم فرق می‌کند، به نحوی که در وهله اول اگر به این بگویند بیا فرض کن شرب خمر کن بیا غیبت فلان کس را بکن آبروی فلان مومن را ببر، این کار را نمی‌کند اما فرض کنید که فلان دروغ را می‌گوید حالا این دروغ را می‌گویی عیب ندارد آبروی فلان مومن را بردن یک مسئله دیگر است اما وقتی که دروغ را گفت نفس او یک پوششی پیدا می‌کند این پوشش او را نزدیک می‌کند یک دروغ دیگری را بگوید یک غیبت دیگری را

بکند باز همین طور همین طور تا حدی که نفس او آمادگی پیدا می‌کند که آبروی یک مؤمن را ببرد تا حدی نفس او آمادگی پیدا می‌کند که هر عمل حرامی‌را انجام بدهد، این کیدمتین پروردگار است.

پس کید عبارت است از آن عکس العمل خود کارهای ما که با دست خود این کار را انجام دادیم و این زمینه را برای خود به وجود آوردیم و به عکس آن هم همین طور است یعنی اگر انسان یک عمل را بر خلاف رضای نفس انجام بدهد ـ به خاطر خدا ـ گرچه خب مشکل است این قضیه مشکل است، ولی نفس او آماده می‌شود در یک موقعیت دیگر که افراد عادی نمی‌توانند بگذرند این بگذرد. در یک موقعیت دیگر رد شود. بگذرد. نفس او آماده می‌شود ....

یک وقتی یک مسئله ای پیش آماده بود یک قضیه‌ای پیش آمده بود. یک فردی یک نظری داده بود یک مسئله فقهی. یک نظری داده بود نظرشهم خلاف بود خب ما هم یک نظر دیگری داده بودیم ولی خب موقعیت اقتضا نمی‌کرد که حالا ما مخالف با این افراد و اینها باشیم علی کل حال ما گفتیم مقصود این است و حکم شرعی و فقهی در این جا

این است و ارتباطی با همچنین آیه‌ای در این جا ندارد. و آن نظر دیگر هم که دیگر پخش شده بود. این شخص رفته بود مراجعه کرده بود فهمیده بود که اشتباه کرده و از آن طرف هم خباین مسئله را گفته است. در یک مجلسی خیلی به طور خصوصی آمد به من گفت آقا من رفتم مراجعه کردم دیدم نظر شما صحیح است، گفتم پس این نظر را به همه اعلام بفرمایید! این جا خصوصی و آمدن و گفتن که نظر شما صحیح است و من اشتباه کردم این که فایده ندارد، من که از اول می‌دانستم شما اشتباه کردید و به من تاثیر ندارد ولی این که شما آمدی جلوی همهاین قضیه را مطرح کردی و این را به عنوان یک حکم مسلم گرفتند باید بروی بگویی که من اشتباه کردم ولی ظاهرا توفیق حاصل نشد.

وقتی این مسئله به این کیفیت باشد خدا هم نسبت به یک قضیه دیگر مانع به وجود می‌آورد. مرحوم آقا همیشه می‌فرمودند به شاگردان خودشان، مخصوصا در ماه رجب و شعبان و رمضان که مراقبه را در این سه ماه باید بیشتر کنند یعنی چه مراقبه را

بیشتر کنند؟ یعنی توجه کنند به این که خدای نکرده عملی از آنها سربزند که آن عمل نه تنها برای آنها مفید نباشد بلکه موجب یک همچنین مسئله‌ای بشود. رفقا این را هم بدانند که یک گناه در ماه رجب و شعبان خیلی اثرش بیشتر از ماههای دیگر است! یک دورغ در ماههای حرام گفتن، اثرش از یک دروغ در سایر ماهها بیشتر است چون در سایر ماهها وقتی که انسان یک عمل خلاف انجام می‌دهد مخالفت با امر الهی را کرده است ولی در ماه حرام اضافه بر او حرمت خود ماه را هم نگه نداشته است.

مثل این که انسان فرض کنید که در این جا یک گناه انجام بدهد یا این که در قم و مشهد یک گناه انجام بدهد خیلی اثر آن گناهها بیشتر است چون آن جا حرم امام علیه السلام است قم حرم حضرت معصومه علیها سلام است نجف حرم امیرالمؤمنین علیه السلام است در اماکن متبرکه اثر گناه بیشتر است از اثر گناه در سایر مناطق و بلاد و در سایر شهرها، همان طوری که اثر ثواب بیشتر است. نماز در مدینه اثرش بیشتر است نماز در مشهد و قم اثرش بیشتر است نماز در مکه اثرش بیشتر است و هر چه

نزدیکتر بشود این اثر زیادتر می‌شود. یک رکعت نماز در حرم امیرالمؤمنین دویست هزار برابر ثوابش از نماز در منزل بیشتر است چرا؟ چون به واسطه قرب مکانی اشتداد جنبه روحانی و جاذبه روحانی هم در آن جا بیشتر شده است. این طور نیست که فرقی نداشته باشد. لذا آن کدورتی که برای انسان پیدا می‌شود وقتی که در حرم امیرالمؤمنین یک گناه کند یک غیبت کند یک تهمت بزند یک دروغ بگوید تا این که بیاید بیرون، فرض کنید که در یک شهری از شهرهای دیگر، نه! این کدورتی که برای او در حرم امیرالمؤمنین پیدا می‌شودخیلی دیرتر از بین می‌رود از آن کدورت که به واسطه یک غیبت یا دروغ در یکی از شهرهای دیگر انجام بدهد. چرا؟ چون در این جا هتک حریم امیرالمؤمنین شده است و خدا هم نمی‌گذرد از این. در این جا هتک حریم ولایت شده است.

شما یک عمل خلاف، یک بی اعتنایی کنید، پایتان را دراز کنید جلوی یک فرد عادی یا یک شخصی که از خودتان بزرگتر باشد این از نظر ترتب

آثار یکی است با این که پایتان را پیش یک پادشاهی دراز کنید؟ آن جا می‌گیرند اعدام می‌کنند می‌گویند به پادشاه هتک احترام کردی حرمت پادشاه را نگه نداشتی حرمت حاکم را نگه نداشتی.

لذا در ماههای رجب و شعبان و رمضان بخصوص در این سه ماه، انسان عملی را که انجام می‌دهد باید سرخود همین طوری انجام ندهد. چشممان را ببندیم و برویم انجام ندهد. انشاءاللَه خدا می‌گذرد انجام ندهد. انشاءاللَه خدا می‌بخشدانجام ندهد. نخیر! خدا نمی‌بخشد کی گفته خدا می‌بخشد؟ هر چیزی یک حسابی دارد برای ما مشخص کردند روشن کردند مطلب را بیان کردند آن وقت ما بگوییم خدا می‌بخشد؟ نه! نمی‌بخشد! همچنین مسئله‌ای تضمین کسی نداده است. یک وقتی انسان در غفلت انجام می‌دهد یک وقتی خودش را به غفلت می‌زند یک وقتی در خواب است یک وقتی خودش را به خواب می‌زند کسی که در خواب است بیدار می‌شود ولی کسی که خودش را به خواب می‌زند چطور انسان می‌تواند بیدارش کند؟ خودش دارد خودش را به خواب می‌زند! بله؟ همین

خود را به خواب زدن، ان کیدی متین است. همین است. همین که دارد خودش را به خواب می‌زند یعنی بیچاره دارد چه بلایی سرت می‌آید؟ یعنیالان در چه وضعیتی هستی؟ الان داری خودت را از بین می‌بری.

تلمیذ: اگر نتواند خودش را از این شرایط خارج کند چه؟

استاد: عرض کردم که خدا با هر کسی مطابق با خواست و نیت او ارتباط دارد. این مطلب را در جلسات گذشته خیال می‌کنم مسئله راعرض کرده باشم، موقعیتی که برای انسان هست یک وقتی موقعیتی است که انسان می‌تواندخلاف آن موقعیت راانجام بدهد، دعوتش می‌کنند به فلان مجلس، می‌تواند نرود، ملاحظه این را بکند و ملاحظه آن را بکند و برود، خیلی خب ملاحظه همه را کردی جز ملاحظه ما را! بفرمایید! یک وقتی نخیر! مضطر است نه برای ملاحظه، در یک همچنین وضعی قرار می‌گیرد. مجلس معصیت رفتنش حرام است شوهر هم بگوید زن نباید برود. مجلس اگر معصیت باشد.

خب اگر نرویم به عمه برمی‌خورد به خاله برمی‌خورد به فامیل شوهر برمی‌خورد به آنجا برمی‌خورد، بربخورد هزار سال بر بخورد! این فردی که انسان را مجبور می‌کند در روز قیامت نمی‌تواند بیاید جواب بدهد، همین که انسان را می‌گوید بیا روز قیامت فرار می‌کند. یوم یفر المرء من اخیهامه و ابیه و صاحبته و بنیه در روز قیامت روزی است که زنانسان که انسان را به هلاکت انداخته است از دست انسان فرار می‌کند، من خودم کار دارم من خودم پرونده دارم یک بار روی دوش من است خودت می‌دانی باید جواب بدهی دستت را که نگرفتم می‌خواستی انجام ندهی! این را تو گفتی من به خاطر رعایتتو بود ....! می‌خواستی رعایت نکنی. اگر رعایت نمی‌کردم زندگیم را تلخ می‌کردی! می‌خواستی بکنی! مگر همیشه زندگی انسان باید شیرین باشد؟ مگر همیشه باید ....؟ بله باید زندگی شیرین باشد، شیرینی در تحت اطاعت خدا نه شیرینی درتحت اطاعت شیطان شوهر می‌گوید بردار صدای رادیو یا تلویزیون را به موسیقی بلند کن، بگو نمی‌کنم حرام است می‌خواهی این را بکن درگوشت

پس این را برای چه خریدی؟ خودت می‌دانی، نمی‌تواند. بله یک وقتی خود شوهر می‌رود صدای رادیو و موسیقی را بلند می‌کند خودش می‌داند اینجا لابد منظور شما است که انسان در یک موقعیتی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند

تلمیذ: بله

استاد: درست، این جا خدا خودش می‌داند خدا عالم به اسرار است عالم به خفیات است هیچ فرق نمی‌کند به اندازه سر سوزن در این جاتفاوت نمی‌کند. خدا با نیت انسان سر و کار دارد با خلوص انسان سر و کار دارد. آیا انسان خالصهست یا نیست؟ آیا راست می‌گوید یا نمی‌گوید؟ آیا می‌خواهد به خدا هم کلک بزند یا نه؟ خوشی زندگی خودش را به پای خوشی با خدا قرار بدهد! خدا حواسش جمع است. می‌خواهی شوهرت از تو ناراحت نباشد می‌خواهی زنت از تو ناراحت نباشد می‌خواهی برادرت از تو ناراحت نباشد می‌خواهی پسرت ..... اگر این کار را نکنیم پسرمان رنجیده می‌شود می‌رود فرض کنید که [فلان] می‌شود! خب

می‌شود که می‌شود، رنجیده می‌شود که می‌شود. انسان نمی‌تواند حق را به خاطر ملاحظاتی که در دور و بر می‌گذرد از بین ببرد.

روایتی از امام رضا ظاهرا علیه السلام است که می‌فرماید هیچ قومی‌نیامد که حق را به خاطر ضرر مادی کنار بگذارد الا این که خدا بدترش را نصیب او کرد، بدترش را نصیب او می‌کند! امروز به خاطر این ملاحظه دست ازحق برداشتی، فردا پسر می‌رود یک چیز دیگر می‌آورد و می‌گوید بایستی که شما قبول کنی، پس فردا چیز دیگر و پسین فردا چیز دیگر و کار به آنجایی می‌رسد که انسان می‌بیند همه چیز را داده است، دیگر چیزی ندارد.

شرکت در مجلس معصیت حرام است به هر کجا که می‌خواهد بکشد، بکشد! صحبت کردن با اجنبی حرام است، غیر از موارد خاص و موارد ضرورت، خندیدن زن با نامحرم حرام است. خب اگر این کار را نکنیم می‌گویند امروزی نیستی! ما می‌خواهیم صد هزار سال پیش درغار باشیم، امروزی بودن چه گلی بر سر ما زد و چه تاج گلی بر سر ما گذاشت؟ امروزه هستند در بعضی از کشورها که ارتباطات خانوادگی

همهچیز را دربرمی‌گیرد آنها خیلی امروزی‌ترند! در کشورهایی مثل دانمارک و سوئد و بعضی کشورهای دیگر، دوستی یعنی بی حد و مرز، خب آنها خیلی امروزی‌تر از ما هستند! در آلمان به همین کیفیت است، خیلی از خانواده‌ها. به همین نحو هستند. در امریکا خیلی از خانواده ها این طور هستنددر همه جا این چیزها پیدا می‌شود. می‌گویند امروزی نیستی! می‌گویند خشکی! احوال قدیم را داری! می‌گویند انعطاف نداری! این حرفها مال ۱۴۰۰ سال پیش است! امروزه دیگر فن و تکنولوژی این حرفها را برنمی‌دارد! این مزخرفات دیگر سرآمده وقتش، این چرت و پرتها دیگر وقتش تمام شده است.

یک وقتی بود در زمان مشروطیت و اینها که امثال تقی زاده و کسروی و رضاشاه و محمدرضا شاه می‌آمدند این حرفها را می‌زدند که ما می‌خواهیم به سوی تمدن بزرگ و فلان و این چیزها برویم و دست از قید و بند برداریم و رضا شاه آمد حجاب را اصلًا برداشت و این اواخر محمدرضا شاه می‌خواستهمین کار را انجام بدهد. من یک سخنرانی

از همین محمدرضا شاه شندیم که گفت که من نخواهم گذاشت که زحمات پدرم راجع به حجاب از بین برود، گفتم بَه بَه مثل این که داخل این هم آمد و همین طور هم شد و دو یا سه سال بعد قضیه او تمام شد. پدرمان فرمودند دیگر کار این تمام است من نه، آقا. بی چادر یعنی امروزی یعنی بی غیرتی یعنی بی‌ناموسی، معنایشاین است دیگر. کسی که خود را در معرض دید بیگانه قرار می‌دهد تابلو گذاشته بالای سرش من بی ناموسم و آن شوهری که زن خود را در معرض دیددیگران قرار می‌دهد اولین چیز این است که یک تابلو دستش گرفته است که من بی غیرت و بی ناموسهستم! این مسئله است. حالا امروزی و این حرفها، دیگر آن موقع از این حرفها می‌زدند آن موقع از این مطالب می‌گفتند.

در همان زمان رضاشاه وقتی که آمدند اجباری کنندچند نفر در همین طهران خودکشی کردند. وقتی گفتند در مجالس با کشف حجاب زنهای خودتان را بیاورید، یکی از اینها از اقوام خودما بود از اقوام پدری ما بود وقتی مجبورش کردند از آن اراده‌شان، شب یک مقدار زیادی داروی مسموم خورده بود و

همین طور تا صبح حرکت می‌کرد که این تأثیر بگذارد وقتی که صبح می‌شود و همه متوجه می‌شوند دیگر تمام شده بود. چرا؟ چون اینها غیرت داشتندنه این که اینها دیوانه بودند، خیلی هم عقلشان خوب کار می‌کرد. غیرت داشتند بی ناموس نبودند شرف داشتند دین داشتند. بله؟ و الا الاغ و گاو از بقیه بهتر می‌توانند خود را در معرض دید بقیه قرار بدهند و مسائل دیگر. این مال آن زمانها بود. الان این حرفها نیست. الان وقت این حرفها تمام شده است الان صحبت این است که عقل چه حکم می‌کند؟ خدا چه حکم می‌کند؟ سعادت برای انسان چه حکم می‌کند؟ فلاح و رستگاری چه حکم می‌کند؟ ما هم تمدن ایشان را دیدیم و بهتر از بقیه هم دیدیم، نه این که بی اطلاع باشیم از این مسائل، تمدن را دیدیم خب آخرش که چی؟ تمدن مگر غیر از این است؟ هر کسی هرچیزی بخواهد در هر لحظه تماشا کند این تمدن شد دیگر؟ هر کسی با هر کسی بخواهد در هر جا صحبت کند! هر کسی به هر نحوی بخواهد ارتباط برقرار کند دیگر، هر کسی، خب این تمدن

است دیگر! آخرش که چی؟ خب بعد از این دیگر چه؟ تمام شد قضیه؟ این بود آن تمدن بزرگی که اعلیحضرت توصیه می‌فرمودندو بشارتش را میداند؟ خب بسیار خب حالا آمد، که چی یعنی؟ این وسط چه شد؟ این وسط کی باخت و کی برد؟

آنهایی بردند که نشستنددر این نقاط دور و دارند سر ما را با این چیزها گرم می‌کنند و امکانات ما را دارند می‌برند و آنهایی باختند که گول اینها را خوردند و آمدند خیال کردند اینها برای آنها تحفه بهشتی آوردند. سم مار آوردند برای اینها، داروی مسموم کننده آوردند و به خورد ما دادند و ما مانند آدمی‌که از قحطی درآمده و هیچی ندیده، این تمدن را با آغوش باز استقبال می‌کنیم و هیچی نمی‌گوییم، خاک بر سر ما کنند!

پس بنابراین آن چه که برای یک انسانی که می‌خواهد طبق مسیر عقل حرکت کند این کهچکار کند؟ بخندد به همه‌این حرفها، بخندد به همه‌این مسائل و زرق و برقهاییکه برای او به وجود می‌آوردند، بخندد به همه این حرفهایی که اگر این کار را نکند پشت سرش می‌زنند، اگر این کاررا نکند

این طور می‌کنند، بخندند به همه این مسائل و چه کند؟ و آن را که تشخیص می‌دهد عمل کند و به جلو برود و به هیچ کس دیگر کار نداشته باشد.

در همین جلسه روز گذشته احتمالا شاید جلسه فردا دوباره راجع به این قضیه صحبت بشود. عرایض بنده راجع به این مسئله بود که سالک وقتی که می‌آید به هیچ کس نباید نگاه کند. الان این جا کی نشسته و چه کار می‌کند؟ در خانه نشسته و با چه کسی ارتباط دارد؟ به من چه مربوط است؟ این که الان اینجا آمده پدرش کیست و شناسنامه او چیست؟ چه کارهایی انجام می‌دهد؟ به من چه ارتباطی دارد؟ چه ربطی به من دارد؟ مگر این قدر به ما فرصت دادند که بخواهیم به این حرفها بپردازیم؟ جان من! یک سال بیشتر از عمرت باقی نمانده است، جان من یک سال دو سال بیشتر از عمرت باقی نمانده است باز می‌خواهی در این افکار غوطه ور باشی یا این که نه؟ بایدتوجه پیدا کرد و باید انسان به خود بیاییداین حالت را انسان باید کنار بگذارد. خدا به باطن و نیت انسان نگاه می‌کند.

یک نفر از رفقا و دوستان آمده بود گفته بود آقا من در یک وضعیتی هستم فلان هستم شوهر من این طور است فلان است وقتی صحبت کردیم، گفتم خب عیب ندارد این کار راانجام بده، خب حالا شوهر است آن کار اشکال ندارد خلاف شرع نیست از جمله گفته بود، شوهر من شب تاسوعا می‌گوید بیا برویم مسافرت، گفتم خب برو مسافرت، آخر شب تاسوعا؟ جان من! این که الان دارد شوهر تو می‌گوید خودش بین خودش و خدایخودش مسئول است، خدا که نیت شما را می‌داند می‌داند شما شب تاسوعا می‌خواهی در مجلس سیدالشهدا باشی ولی الان به خاطر این موقعیت .... خدا میداند و او که چه کند با او، ولی شما در این جاعمل حرامی که انجام نمی‌دهی، نمی‌گوید که حالا بیا برویم در مسافرت، فلان عمل حرام را انجام بده، فرض کنید که کشف حجاب کنی، نه! بیا برویم مسافرت، خب شما دلت با سیدالشهدا است بدنت با این است، در ماشین می‌نشینی می‌روی این طرف و آن طرف ولی دلت کجاست؟ سرِّت کجاست؟ ضمیرت کجاست؟ التفات کردید! این است مسئله که انسان در کاری که

انجام می‌دهد نباید خودش را گول بزند. حرف اول و آخر بنده این است. نباید خود را فریب بدهد نباید بخاطر ملاحظات دو روزه‌دنیا ...، این ملاحظات روز قیامت به حساب نمی‌آید.

اگر انسان قرار است ملاحظه کند، بله ملاحظاتی هست که همان طوری که الان عرض کردم بخاطر خدا ولی بدون این که عمل حرام انجام بگیرد، این ملاحظات را انسانانجام می‌دهد آن وقت نهتنها برای انسان موجب استدراج نیست بلکه موجب تجرد هم خواهد شد. ثواب زیارت مجلس سیدالشهدا را به همین شخص هم می‌دهند، رفته مسافرت ولی ثواب می‌دهند. رفته مسافرت ولی اسم او را جزو عزاداران امام حسین می‌نویسند. چرا؟ چون امام حسین را کسی نمی‌تواند گول بزند. سیدالشهدا را کسی نمی‌تواند گول بزند. سیدالشهدا به باطن وصل است سیدالشهدابه ظاهر کاری ندارد حالا آن‌هایی که با یک صورت آراسته و با یک چهره آراسته .....

مگر مرحوم آقا نفرمودند؟ نمی‌دانم در جلد اول بود یا در جلد دوم که ظاهرا درآمده و اینها، خیال

می‌کنم جلد اول بود در آن جا بنده از قول مرحوم آقا نوشتم این مسئله را که در نجف جلوی چشم امیرالمؤمنین نمازجماعتی که بیست دقیقه به طلوع شمس است خوانده می‌شود، یکیاول طلوع فجر یکی نیم ساعت بعد آن یکی بیست دقیقه بعد تا جایی که یک ربع به طلوع شمس باقی مانده هم نماز می‌خوانند! مگر کسی می‌تواند امیرالمؤمنینن را گول بزند؟ آخر آدمیکه آمدی خودت را تا این جا رساندی و عمامه تا این جاگذاشتی و ریشت را تا کجا بردی و اصحاب و فلان و این حرفها، تو نخواندی که همین علی که در این جا هست و در کنارش نماز جماعت کذا تشکیل می‌دهی، همین طور می‌رفت می‌رفت بالای سقف مسجد کوفه، بالای مسجد کوفه خودش اذان صبح می‌گفت و بعد می‌آمد نافله می‌خواند و بعد می‌آمد نمازجماعت می‌خواند؟ همین علی این کار را نمی‌کرد؟ ما خجالت نمی‌کشیم؟ واقعا خجالت نمی‌کشیم؟ ما می‌آییم گول می‌زنیم! مؤمنین می‌خواهند با ما بخوانند! مؤمینن می‌خواهند؟ داری امیرالمؤمنین را گول می‌زنی؟ فریب می‌دهی؟ بدبخت! تو سعادت

خودت را می‌خواهی از بین ببری بخاطر مؤمنین؟ صد سال آن مؤمنین بمیرند و نماز یک ربع به طلوع آفتاب را نخوانند! امیرالمؤمنین دستور داده نماز رااین طور بخوانی؟ و این طور هتک حرمش بشود؟ این گفته؟ امیرالمؤمنین می‌گوید نه! من تو را خوب می‌شناسم. تو به خاطر خودت و به خاطر این که یکی از ائمه جماعات صحن به حساب بیاورند داری مؤمنین را دنبال خودت یدک می‌کشانی! تو خیال می‌کنی من تو را نمی‌شناسم؟ ان کیدی متین، حالا برو بخوان!

بله! تو که می‌خواهی یک ربع افتاب بخوانی، خودم هم مأمومین تو را بیشتر می‌کنم همین امیرالمومنین به او می‌گوید، مأمومین تو را از مأمومینی که اول طلوع فجر است بیشتر می‌کنم! همان هایی که به درد تو می‌خورند آنها را می‌فرستم، خودت و بقیه با هم یکی هستید، می‌فرستم بعد وقتی که تو وارد می‌شوی عجب! به به چه جمعیتی؟ دارد موج می‌زند، از این طرف صحن تا آن طرف صحن دارد جمعیت موج می‌زند مگر می‌شود این نماز را

ول کرد؟ مگر می‌شود این جماعت را ول کرد؟ این شعائر اسلام است! امیرالمؤمنین در قبر نشسته دارد به تو می‌خندد، دارد می‌گوید ان کیدی متین، بخور که داری خوب می‌خوری، خوب داری می‌خوری.

مگر مرحوم آقا همین مغز نبود در سرشان؟ وقتی که می‌آمدند برای نماز، اول وقت می‌دیدند هفت نفر آمدند، اللَه اکبر، اذان بگویید نماز بخوانیم، آقا صبر کنید کسبه ببندند، کسبه زودتر ببندند. ما سر وقت می‌خوانیم هر کسی می‌خواهد هر کسی نمی‌خواهد، نماز ظهرشان با هفت یا هشت یا ده نفر شروع می‌شد و نماز عصرشان می‌شد سی یا چهل نفر یا پنجاه نفر. ایشان هم می‌توانستند بگویند که یک مقداری صبر کنیم که مؤمنین بیایند، جمال بیشتری پیدا کند ابهت بیشتری پیدا کند، می‌توانستند اینها را بگویند، خوب هم بلد بودند و همه این دوره‌ها را هم دیده بودند! ولی فرق بین ایشان و بین بقیه فقط یک چیز بود، ایشان خودش را نیامد گول بزند. الان معلوم می‌شود، هر دو رفتند هم آن رفته هم این رفته است، الان آن دنیا معلوم می‌شود که کی خودش را گول زده کی نزده؟ الان معلوم می‌شود دیگر.

پس استدراج در یک کلمه این است که انسان خودش را نسبت به آن چه که می‌داند گول نزند. می‌گویند آقا چکار کنیم که موفق شویم؟ چکار کنیم ندارد، تشنه هستید یا نه؟ به من می‌گویید آقا چکار کنیم تشنگی ما برطرف شود؟ آب بخورید. چکار کنیم یعنی چه؟ آقا چکار کنیم که موفق شویم؟ حالمان خوب شود؟ چکار کنیم که چی بشود؟ این هم از همان حرفهای بسیار جالب و فکاهی است که انسان می‌شنود، چکار کنیم گرسنه هستیم؟ خب بروید نان بخورید. چکار کنیم تشنه هستیم؟ بروید آب بخورید. چکار کنیم دلمان درد گرفته است؟ خب بروید قرص بخورید. این که دیگر چکارکنیم ندارد. چرا انسان می‌گوید چکار کنیم؟ چون دارد به خودش دروغ می‌گوید. چرا انسان می‌گوید چکار کنیم این طور نشویم؟ چون داریم خودمان را گول می‌زنیم. کسی که بداند می‌خواهد در مقام بربیاید دیگر به بنده نامه نمی‌نویسد که حضرت آقا چکار کنم؟ می‌رود خودش کارش را انجام می‌دهد.

مگر من برای پدرم نامه می‌نوشتم که چکار کنم

حالم بهتر شود؟ چون می‌دانستم خودم دارم دروغ می‌گویم، اگر بنویسم دارم دروغ می‌گویم چرا؟ چون چیزی مخفی نیست یک دو سه چهار، انجامنمی‌دهم، دیگرچکار کنیم ندارد.

یک مجلس عقد بود، خیلی وقت پیش بود، خب ما در مجالس عقد قبلا ولی الان کمتر، سابق می‌گفتند نصیحتی مطلبی، صحبتی و اینها بشود، ما یک چند کلمه صحبت می‌کردیم. در یکی از این مجالس من گفتم من امشب نصیحت می‌خواهم بکنم ولی به جای عروس و داماد می‌خواهم اطرافیان را نصیحت کنم، عروس و داماد نیاز به نصیحت ندارند و آن این که اطرافیان نسبت به اینها دخالت نکنند، نصیحت من این است. کاری به کار اینها نداشته باشید، هی نیایید بگویید امروز تلفن کن مادرش را فلان کن مادرش را اذیت کن، پدرش بعد بیاید بگویید ..... دخالت نکنید فضولی نکنید بگذاریدزندگی خودشان را بکنند. نشان به آن نشان دو ماه گذشت از آن عروسی و تقش درآمد. حرف و نقل و بیا و برو و نمی‌دانم فلان و ....، آمده این دخالت کرده، آن کرده، هیچی به طلاق کشیده شد. گفتم پس مثل این

که ما داریم برای دیوار فقط حرف می‌زنیم، همین حضرت آقا تشریف بیاورند و یک صحبتی هم بفرمایند و یک مجلسی هم گرم کنند و بعد هم ... دیوار است دیگر، دیوار. نه! خدا حساب آدم را می‌آید می‌رسد. آدم نباید خودش را گول بزند.

یک بار نشد در زمان مرحوم آقا بنده بروم سراغ آقا بگویم آقا حالم بد است با این که حالم بد بود، می‌دانستم تقصیر خودم است و تقصیر خودم است و اگر بروم به ایشان بگویم، چشمت درآید می‌خواستی نکنی، خب بله حالات دیگر بود مسائل دیگر بود خودشان سوال می‌کردند خودشان چیز می‌کردند ولی این که من بلندشوم بیایم بگویم آقاچه کنم؟ آقاچه کنم یعنی چه؟ این نبوده است. همه مسائل مشخص شده است راه مشخص شده است حال مشخص شده است. بنده هم که می‌دانم حضرتعالی عمل نمی‌کنید پس دیگر برای چه می‌خواهید این وسط بچرخانید دور بزنید، البته بنده اطلاع دارم قرائن و شواهد پیدا است این را می‌گویند چه؟ این را می‌گویند خود گول زدن. سالک خودش را نباید

گول بزند. سالک نباید خودش را فریب بدهد. سالک با خودش نباید دیگر دروغ بگوید. با خودش دیگر نباید دروغ بگوید. اگر این کار را انجام داد خب این راه ترقی را می‌رود و اگر نه! بخواهد خلاف این عمل کند خب طبعا به راه دیگری خواهد رفت. خب این مسئله مربوط به استدراج بود، یک مقداری خدمت رفقا و دوستان عرض شد که ظاهرا هم دیگر وقت گذشته تا این که بخواهند به منازلشان برسند.

بنده چون قم نبودم سؤالات هم در دسترسم نبود. اگر این جا به طور اجمال دوستان سوالاتی دارند در عرض چند دقیقه، عرض کنم و اگر نه انشاءاللَه در جلسه بعد راجع به توقف، که چطور انسان متوقف می‌شود، حالا باز هم توقف از استدراج بهتر است. انسان در یک مرتبه می‌ماند و در آن مرتبه دیگر عبور نمی‌کند، یک مقداری احتیاج به توضیح دارد

تلمیذ: ببخشید من یک سوال داشتم

استاد: بله، بفرمایید

تلمیذ: در گوشه کنار مسائل نه این که انسان بخواهد حرامی‌را انجام بدهد اما در گوشه کنار

مسائل زندگی حرامی‌انجام می‌دهد این جا ناراحتی ظاهری که بعضی وقتها نمی‌تواند خارج بشود مثلا یک مهمانی رفته حرام نیست ولی یک موسیقی مثلا گفتگوی نامحرمی، خنده‌ای، دیگر نمی‌شود دربیاید همین ناراحتی ظاهری کفایت می‌کند؟

استاد: بله، البته مسئله نهی از منکر خب مراتبی دارد انسان وقتی که یک منکری را می‌بیند خب وقتی که موسیقی هست باید دربیاید، برود در حیاط که پرواضح است یا این که فرض کنید که اگر گفتگوی محرم و نامحرم است خب اصل مجلس حرام است و طبعا باید شرکت نکنیم چون همین که در یک مجلسی انسان ببیند زن و مرد دارند با هم می‌گویند و می‌خندند و شوخی می‌کنند فضای مجلس متعفن می‌شود و کدورت او را می‌گیرد و این مجلس می‌شود مجلس حرام. مجلسی فرض کنید که مجلس شرب خمر است، در مجلس شرب خمر چطور حرام استانسان شرکت کند گرچه خودش شرب خمر نکند، در سفره‌ای که خمر است، یکی از محرمات همین است که انسان در سفره ای که خمر

است حرام است [بنشیند] گرچه خودش هم خمر نمی‌خورد ولی نفس نشستن در آن جا، این موجب کدورت می‌شود علاوه بر این، مسئله نهی از منکر در این جا مطرح است که انسان نمی‌تواند نسبت به این مسائل بی‌تفاوت باشد. البته انسان باید ناراحتی خودش را اظهار کند اگر می‌تواند که مؤثر باشد که هیچ. اگر نباشد بدانند که این نسبت به قضیه ناراحت است و خودش را نمی‌تواند با جو موجود تطبیق بدهد.

تلمیذ: ..... کدورت که حاصل شد ما چطور می‌توانیم آن کدورت را از خود دور کنیم؟ با مراقبه بیشتر و نرفتن برطرف می‌شود؟

استاد: بله البته راجع بهاین مسائلی که به شما گفتم همان اظهار ندامت و استغفار خودش رفع کدورت می‌کند و ذکر استغفراللَه ربی و اتوب الیه به طور مداوم مسئله را برطرف می‌کند در صورتی که انسان نسبت به آن قضیه تقصیری نداشته باشد. بسته به این است که انسان چه کاری انجام بدهد. اگر یک وقتی عملی انجام داده است که این به حقوق افراد دیگر مرتبطاست برای از بین رفتن آن کدورت حتما

باید این مسائل را ملاحظه کند. اگر غیبتی کرده تهمتی زده، باید برود حلالیت بطلبد اگر غیبت کرده چنان چه استغفار کند البته در مورد غیبت اگر به گوش آن نرسیده نباید انسان برود از او حلالیت بطلبد، یک وقتی اشتباه نشود چون در این جا کار بدتر می‌شود. باید خودش استغفار کند و از آن افراد بخواهد که به او مطلب را نرسانند [تا] مؤمن نسبت به مؤمن دیگر سوء ظن پیدا نکند. بله اگر به گوشش رسید حتما حلالیت بطلبد. فرق است بین تهمت و بین غیبت. این یک راه است. راه دیگر تصمیم جدی است، تصمیم جدی برای این که دیگر [مرتکب این کار نشود.] اینامر او را عوض می‌کند و منقلب می‌کند، نه تصمیم ظاهری بلکه تصمیم جدی یعنی تصمیمی‌که خللی در آن نباشد. و همین طور پرداختن به مسائل عادی اینها خودش یکی از اموری است که موجب تغیر و تحول خواهد شد. چیز دیگری نیست

تلمیذ: یکی از واجبات این است که خدمت به مادر بکنیم حالا اگر ما مثلا بدانیم که وقتی به منزل

مادر می‌رویم غیبت و ... هست و انسان آلوده می‌شود، [و اگر ترک شود یا تذکری داده شود به مادر باعث می‌شود که مادر از آدم به دل بگیرد، ما چقدر باید رعایت کنیم؟

استاد: در این جا انسان خب باید به حداقل اکتفا کند که نه قطع رحم شود و نه این که این مسئله برای او تأثیر بگذارد. به آن مقداری که احساس شود که انسان از نظر شرعی وظیفه‌خودش راانجام داده به همان مقدار کفایت می‌کند گرچه خب توقع آنها بیشتر باشد، نیاز نیست و وقتی که انسان در این گونه مجالس شرکت می‌کند دلش را در این مجالس قرار ندهد بلکه ظاهر خودش را قرار بدهد و باطن خودش متوجه باشد. این باعث می‌شود در او تأثیر نگذارد

تلمیذ: از کجا بفهمیم این حالاتی که در اثر بعضی از عبادات و مستحبات برای انسان به وجود می‌آیدرحمانی است یا شیطانی؟ چگونه باید فهمید؟

استاد: نیازی به فهمیدن این قضیه ندارد. البته این سوالی است که خیلی ازافراد این سوال را می‌کنند. انسان بین خودش و بین خدای خودش، به همان

مقداری که ادراک و توجه دارد، خدا به همان مقدار می‌خواهد نه بیشتر. در این که عبادت برای ما شیطانی است یا رحمانی خدا نگاه می‌کند به همان مقدار ظرفیت ما و فکر ما و سعه‌ما. اگر عمل خلافی انجام ندادیم خب معلوم می‌شود رحمانیاست ولی اگر این عملی که انجام می‌دهیم در عین این که برای ما انبساط می‌آورد ولی بدانیم کار حرامی‌است مثلا این که موسیقی گوش می‌دهیم حالت خوشی پیدا می‌کنیم این را که نمی‌توانیم بگوییم رحمانی است، نخیر شیطانی است. آن حالی که برای انسان پیش می‌آید یااین که فرض کنید انسان در بعضی از ارتباطات می‌گویند با فلان شخص شماارتباط پیدا نکن صحبت نکن تلفن نکن چه نکن، می‌گوید نه آقا! من با این تلفن خیلی حالم خوب می‌شود خیلی چی می‌شود خیلی تغییر پیدا می‌کنم، این شیطانی است. چرا؟ چون در بعضی از ارتباطات نفس یک حالت و صورت خوشایندی برای او حاصل می‌شود در حالتی که آن صورت به ضرر او است و به نفع او [نیست] و خدا به اندازه [عقل و ظرفیت افراد]

تکلیف می‌کند.

من یک وقتی از طرف مرحوم آقا مأمور شدم یک نفر را برای یک مجلس دعوت کنم. مجلس عروسی بود در مشهد، دعوت کنیم. این فرد هم یکی از اقوام ما بود که الان هم هست و یک وقتی شاگرد مرحوم آقا بود ولیکن خودسرانه شروع کرد به یک کارهایی کردن مثلا نظیر این قضیه که خب مناسبتی با این جا داشت. مرحوم آقا فرمودند که چندصد مرتبه باید این ذکر را بگویید، این گفت حال خوشی پیدا می‌کنم و دو هزار تا می‌گویم مثلا، التفات می‌کنید! واقعا هم حال خوش پیدا می‌کرد نه این که چیز، ولی بیش از ٤٠٠ مثلا ٤٠١ گفتن غلط است، گفتن چهارصد تا بگو یکی اضافه نباید بگویی، گفتند این عمل را این طور انجام بده نباید سر خود اضافه کنی، گرچه حال خوش پیدا می‌کنی. دیگر بالاتر از این. حال خوش به واسطه‌ذکر پیدا می‌شود. و ایشان شروع کرد سرخود همین طور حال خوش حال خوش حال خوش پیدا کردن، هزار تا آن ذکر را می‌گفت دو هزار تا آن ذکر را می‌گفت و چقدر این را می‌گفت! من در همان موقع به ایشان تذکر دادم

گفتم آقا این غلط است این راه شما غلط است داری اضافه انجام می‌دهی و نفس شما دارای یک حجابهایی در آینده خواهد شد که جلوی شما را خواهد گرفت، به ما می‌خندید. از این قضیه گذشت. یکی از کارهایی که ایشان می‌کرد این بود که روزه می‌گرفت و بعد وقتی که در یک مجلسی ظهر شب دعوت می‌کردند برای شام، می‌نشست کنار سفره و هیچ نمی‌خورد و کیف می‌کرد. من روزه هستم و در کنار ..... ظهر منزل مرحوم آقا دعوت داشت، سفره انداختند آمده کنار سفره نشسته و هیچ نمی‌خورد! خب آقاجان این چه کاری است؟ پیغمبر این کار را می‌کرد؟ آدم این قدر باید نفهم و جاهل باشد؟ بنشیند کنار سفره و هیچی نخورد و این حالت امساک را در خود نگه دارد و ببالد در نفس خود که من این هستم، من کنار سفره می‌نشینم و دست به غذا نمی‌زنم، حال من این طور است.

یک روز مرحوم آقا ما را صدا کردند عروسی یکی از خواهرهای ما بود، گفتند می‌روید منزل فلانی و ایشان را دعوت می‌کنی ولی به این شرط، می‌گویی

اگر چیزی نمی‌خورید نیایید، اگر می‌خورید بیایید، مردم چه می‌گویند؟ چه ادبی است؟ چه اخلاقی است؟ صاحبخانه بلندشده رفته زحمت کشیده فلان کرده، اهل صاحبخانه، زن و بچه، فلان، این حرفها، تو همین طور بیر بیر می‌نشینی کیف می‌کنی که من دست نمی‌زنم. ما رفتیم و خب ما شوخی هم داشتیم و خب ما یک قدری هم جسور بودیم و خلاصه کاری به کار این حرفها هم نداشتیم. رفتم به ایشان گفتم که خلاصه شما دعوت شدید و از نظر این که ـ خیلی با لحن ادبی و ملایم ـ از نظر این که مردم نسبت به خصوصیات شما و اینها اطلاع ندارند ممکن است برای آنها سوال به وجود بیاید لذا اگر شما چیزی نمی‌خورید این شرکت کردن هم صورت خوشی ندارد. بعد یک فکری کرد و یک فکری کرد و گفت نمی‌توانم بخورم، نمی‌توانم. گفتم کی به شما دستور داده است که غذا نخورید؟ گفت نمی‌توانم بگویم، گفتم آقاجان با ما بازی درنیاور، ماخودمان با هم یک .....! گفت حضرت فرمودند که نخور گفتم از قول من این دفعه به حضرت سلام برسان بگو این یک قلم را می‌توانی زیپ بکشی، این یک جلسه را

خداوکیلی ردش کن بعدش نخواستی .... این که گفتم من عمدا این طور صحبت کردم که این کاسه کوزه‌ها را بگذار کنار، این حضرت قلابی است که در کوزه کردی و خلاصه داری آبش را می‌خوری، این حرفها چیست؟ حضرت چه؟ شیطان به صورت حضرت به تو مجسم شده دارد کار یادت می‌دهد، چطور این که بعد مسائلی پیدا شد و عامی‌و عالم فهمیدند که اوضاع چه خبر است! یک فکری کرد یک فکری کرد گفت نه! اجازه نمی‌دهند! گفتم ظاهرا حضرت شما جواب رد به ما داد. پس لطفا شما دیگر تشریف نیاورید. وقتی که قضیه بر این است نیا.

این حالات خوش حالات خوش قلابی است حالات خوش اعتباری است حالات خوش شیطانیاست. انسان باید بداند عملی را که انجام می‌دهد طبق وظیفه هست یا نه؟ بین خود و بین خدا، نمی‌توانی خود را گول بزنی اگر هم بر فرض اشتباه کرده ولو نیت او خیر بوده تأثیری ندارد اشکالی ندارد.

خب دیگر وقت گذشته، انشاءاللَه امیدواریم جلسه‌این دفعه مثل خلاصه جلسه این مرتبه نشود که خیلی طول کشید و ما هم دیشب از زیارت حضرت آمدیم و اتفاقا هم حالمخوش نبود. الان هم که داشتم می‌آمدم حدود یک و نیم درجه هم مثل این که گرما و اینها داشتیم ولی هر چه حسابش را کردم گفتم بالاخره به رفقا و دوستان و اینها، قول دادیم و این خلاف مروت و جوانمردی است که وقتی که دوستان و احبه جمع هستند از این صحبت دریغ شود. انشاءاللَه امیدواریم که در جلسه بعد این سوالاتی که دراین جا هست پاسخ داده شود و همین طور آن مطلبی که عرض شد که چطور انسان استدراج ندارد ولیتوقف دارد این مسئله دقیقی است و یک مقداری راجع به آن صحبت بشود دیگر برای امروز فرصت نمانده.

انشاءاللَه امیدورایم که خداوند ما را توفیق بدهد و خودش همت بدهد و خودش عزم بدهد و خودش حقیقت مسئله را برای ما روشن کند، این مسئله است. که بتوانیم آن چه که مورد رضای او است و رضای اولیای او است همان را انجام بدهیم.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد